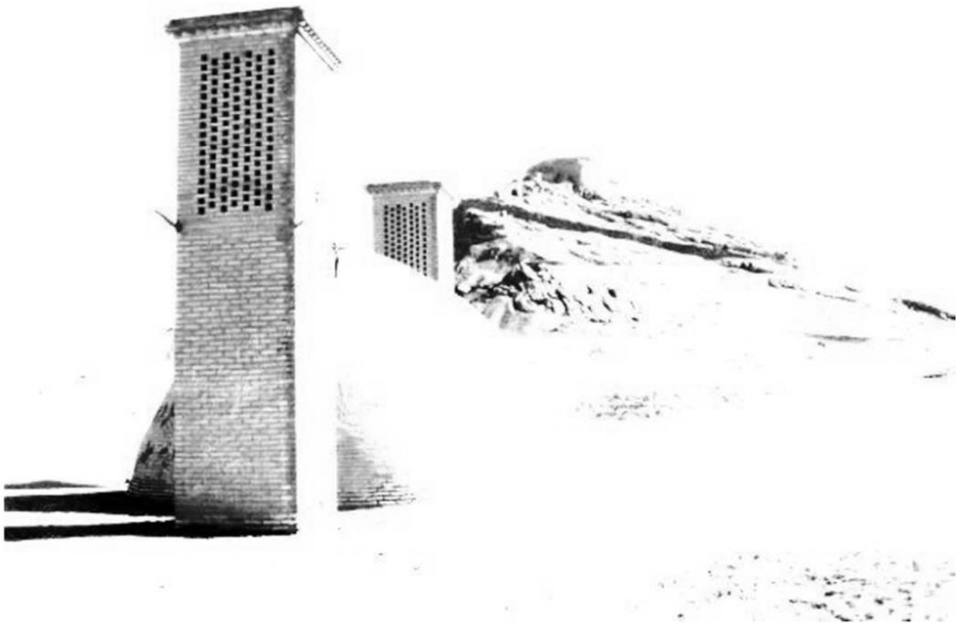


نیکولا ماشیاندارو

خوراک شناس شده در مسلخ گشودگی

ترجمه شموییل

dastopaa.net



جسد مشتعل خدا در محشر بادهای زوزه‌کش گرم‌مان نگه می‌دارد، /
چرا که نژادی هستیم از فراسوی آوارگان شب. — زستور^۱
و درست همان‌طور که پیش از آنکه ضربه‌ای بخوریم از هراس می‌میریم،
می‌توانیم از سرخوشی هم بمیریم: این‌گونه خود جان پیش از آنکه قدمی به
سوی خدا بردارد می‌میرد. — مایستر اکهارت^۲

گردبادنامه کتابی است که زمین را به روی الوهیت واقعیت می‌گشاید. اثر سرمست‌کننده‌ی این وحشت
تئوری-فیکشن^۳ ختنی کردن گروگان‌گیری مضاعف و متقابل فلسفه و دین است، آن فاصله‌گیری معضل‌زای
مشترکی که واقعیت برمبنایش ابژه‌ی مخفی‌شده‌ی فیکشن و الوهیت ابژه‌ی سایه‌گرفته‌ی تئوری می‌ماند.
اینجا تئوری-فیکشن یک هیبرید تازه‌ی بامزه نیست که قادر به سنتز و روپرداری از قلمروهای تئوری و
فیکشن به سمت یک علم یا روش قابل‌تکرار جدید باشد. درباره‌ی یکی‌سازی و حل‌کردن حقیقت
مضاعف‌شان نیست. در عوض، این کتاب خیانتی دغل‌کارانه است که از راه خیانت هر کدام به دیگری
فریبکارانه علیه هر دوشان است. گردبادنامه این‌گونه در زمانی نو که به راه می‌اندازد و روایت می‌کند

1 Xasthur, "Doomed by Howling Winds," Xasthur, Moribund Records, 2006.

2 Meister Eckhart, *The Complete Mystical Works*, trans. Maurice O'C. Walshe (New York: Crossroad, 2009), Sermon 84, p.415.

رخ می‌دهد: *Incognitum Hactenus*، یا ناشناس-تالان، «حالتی گول‌زننده از زمان که مقیاس‌های زمانی ژرفنایی را به زمان تقویمی مان وصل می‌کند و بدین ترتیب ما را در معرض دهشت زمان‌های فراسو قرار می‌دهد.»^۲ ناشناس-تالان زمان نوشتن *گردبادنامه‌ای* است، تاریخ همین سمپوزیوم، منطقی متکی بر رخداد که با زمان محلی و کیهانی همان‌طور رفتار می‌کند که با فیکشن و تئوری.^۴ در این زمان «چیزها بر مبنای منطقی به همدیگر نشت می‌کنند که به ما تعلق ندارد و نمی‌تواند هم‌بسته‌ی زمان تقویمی مان شود.»^۵ *کرونوس* به تئوری (بینش *آیون*) نشت می‌کند، *آیون* به فیکشن (روایت *کرونوس*) نشت می‌کند. *گردبادنامه*، با وارونی حال مسیحایی که زمان در آن به‌صورتی کایروتیک بر فراز تقویمیت در مقام «زمانی که نیاز داریم تا زمان را تمام کنیم: زمانی که برای مان باقی می‌ماند»^۶ معلق شده، کایروس را به‌صورتی تقویمی به زمانی وارد می‌کند که دیگر نیازی نداریم زمان را در آن آغاز کنیم: زمانی که هرگز متعلق به ما نبود. حالا که هر زندگی به اتمام رسیده، هر لحظه میمون است، زمان خدایگان انسانی و دیوهای الهی، حضوری که بی‌اندازه به فراسوی حدود گذشته و آینده کش می‌آید. این کتاب به جای انتظار برای رستخیز جشن تدفین را پیشنهاد می‌دهد: «خدا خودش را به خوراکی خوب برای انسان، زمین، و خارج بدل می‌کند.»^۷ کتاب به جای آرمادون زمین‌بازی زمینی *جنگ سفید* را پیش می‌نهد، منزلگاه نبرد لگام‌گسیخته در مقابل نبرد نهایی، «توآمان سفید مه رسوخ‌ناپذیر و رنگ صلح»^۸ ناشناس-تالان یک استدلال بدون مفروض یا یک برهان موجز انقلابی قابل‌کاربست در تمامی حوزه‌هاست که به قلب انحصار متقابل نقشه‌ها و صلح می‌پردازد، آن توآمان هم خدا و هم خرما را خواستن موجود در نگرانی‌های انسانی که یادبود جهانشمولش *نقشه‌ی صلح خاورمیانه* است.^۹

3 Reza Negarestani, *Cyclonopedia: Complicity with Anonymous Materials* (Melbourne: re.press, 2008), 49.

۴ از قبل برنامه ریخته نشد تا امروز (۱۱ مارس ۲۰۱۱) هفتمین سالگرد گشایش متن (۱۱ مارس ۲۰۰۴) باشد وقتی هفت «رمزی عددی» است «که به *منطقه‌ی تاب‌خوردگی* نه‌گان، یا *خارجی/بیگانه* می‌انجامد» (نگارستانی، *گردبادنامه*، ص ۱۵۷). [مفهوم crypt را بسته به شیوه‌ی کاربری و بستر استفاده‌اش می‌توان به رمز یا دخمه ترجمه کرد. اگر در حالت اول به رمزنگاری پیوند بخورد، در حالت دوم فضایی است سردابه‌گون، حفره‌ای گود و تاریک، محل قبور، و باین حال اسرارآمیز. فحوهای مفهومی و کارکردی هر دو درون همدیگر فعال اند. م.]

5 Negarestani, *Cyclonopedia*, 49.

6 Giorgio Agamben, *The Time That Remains: A Commentary on the Letter to the Romans*, trans. Patricia Dailey (Stanford: Stanford University Press, 2005), 68.

7 Negarestani, *Cyclonopedia*, 207.

8 Negarestani, *Cyclonopedia*, 126.

۹ [مهری‌با گفت] «حالا به من بگو چه می‌خواهی؟»، و مرد جواب داد «می‌خواهم نقشه‌هایم را برآورده کنم و آرامش ذهنی داشته باشم.» «نقشه‌ها و آرامش! این دو هرگز نمی‌توانند با هم بیایند. آنجا که صلح باشد، هیچ نقشه‌ای نیست؛ و آنجا که نقشه‌ها باشند، غوغا در کار است. یا نقشه‌ها را کنار می‌گذاری و به آرامش می‌رسی، یا نقشه‌هایت را داری و افکار آرام را کنار می‌گذاری. نمی‌توانی هر دو را با هم داشته باشی. محال است.»

ر.ک. <Lord Meher, 6.2171, < http://www.lordmeher.org >

پس سمپتوم متن، نشانه‌ای از اثرگذاری راستینش، این است که فیلسوف (رئالیست یا ایدئالیست) را از راست بودن و معتقد (نیهیلیست یا تئیست) را از خوب بودن بازدارد — یک جور فساد یا فروشکنی مهلک تعهد عصبی که به جای نابودی راستی و خوبی آن‌ها را در امکان‌بنیادین^{۱۰} مطلق حقیقت یا الاهی بودن واقعیت تشدید می‌کند. عملاً (آنچه دارد الان اتفاق می‌افتد)، هیچ چیزی به نام الوهیت یا واقعیت وجود ندارد. نه حتی برون‌ایستایی^{۱۱}. امر الاهی همان‌قدر الاهی نیست که واقعیت واقعی نیست — یک همان‌قدر نه که منطقی معادل است با فصل‌مشترک نام‌ناپذیر امر الاهی به‌تنهایی واقعی است و واقعیت به‌تنهایی الاهی است. راستش، تنها کسی و چیزی وجود دارد که هر دو است و هیچ کدام نیست، خیانتی فریبکارانه که خائنه تمام تثلث‌ها را پیچ‌وتاب^{۱۲} می‌دهد، «یک جور خط گشودگی که خدا، انسان، و زمین را چاک می‌زند.»^{۱۳} «نه — اصلاً آنطور نبود... چشم‌هایی بودند — و یک لکه. گودال بود — گرداب شدید — نهایت کراهت... نام‌ناپذیر بود!»^{۱۴} این صحنه‌ی تبدیل پایانی از داستان (نا) نام‌گذارنده‌ی لاوکرفت تئوری پذیرش^{۱۵} عملی گردبادنامه نزد من است، تئوری پذیرش درمقام تئوری واقعی یا بینش امر واقعی ارتباط‌ناپذیر، رهاسازی تجربه و ادراک که طوفان عالی‌شان خوشنمی همزمان را بر آنجا بودن^{۱۶} جهان درمقام زمینه‌ی واقعیت و هیچ‌جان بودن^{۱۷} خدا درمقام زمینه‌ی الوهیت اعمال می‌کند، چرخش گردباد به‌طور خاص به ادراک فلسفه از «مرگ خدا... به‌عنوان رخدادی دینی یا سکولار، با هزینه‌ای قابل‌استطاعت برای هر دو طرف، خدا و انسان»^{۱۸} آسیب می‌زند. گردبادنامه به دهان‌های اساساً ظفره‌رونده‌ی دلان روشنفکری، چه از آن طرف که «می‌اندیشد برای منع فیلسوفان از هر کلامی درباره‌ی خدا باید ضرب‌الاجلی ایجاد شود»^{۱۹} چه از طرف دیگری که به امکان حادآشوبناک خدایی امید دارد که «ناموجود و ممکن... به‌صورت امکانی‌بنیادین و غیرقابل‌مهار... وضع شده»،^{۲۰} یک «خوراک خوب یا مانده‌ی

10 امکان ناب، امکان بنیادین، امکان‌الوجود به‌ذات; contingency

11 ex-ist

12 twist

13 Negarestani, *Cyclonopedia*, 207.

۱۴ ا.ج. پی. لاوکرفت، «نام‌ناپذیر»، آنلاین در سایت «دست‌وپا»، ص ۹.

15 reception; تئوری نویسنده برای پذیرش متن، شیوه‌ی برداشتش که همان شیوه‌ی مواجهه و پذیرش اوست

16 being-there

17 being-nowhere; ناکجا بودن

18 Negarestani, *Cyclonopedia*, 207.

۱۹ «من یک نیهیلیست‌ام چون هنوز به حقیقت باور دارم»، در

Ray Brassier, interviewed by Marcin Rychter, *Kronos* 4 (2011), <<http://kronos.org.pl/index.php?23151,896>>.

20 Quentin Meillassoux, "Spectral Dilemma," *Collapse IV: Concept Horror* (2008): 271.

آفت‌زده» را وارد می‌کند که «...در مسلخ گشودگی خوراک‌شناس شده است»،^{۲۱} یک‌جور سنتز معطر و قربانی‌شده‌ی آنچه الوهیت «آن بالا» می‌خورد و جهان را با «این پایین» تنبیه می‌کند.

امروز ما تنها به‌عنوان عاملان قربانی یا حاملان زخم این کشتارگاه الهی امر واقعی حاضر هستیم، همدست با مواد ناشناس^{۲۲} کتابی که واقعیت الهی‌اش در همدستی^{۲۳} یکسانی با خودش مستتر است، در مشغولیت و تبنی‌اش با آنچه «پذیرای هیچ تشابه‌ای با هیچ کس نیست.»^{۲۴} ماهیت علاقه‌مان گواه و اثبات همین است: علاقه‌مند^{۲۵} به همه چیز ولی نه مشغول^{۲۶} با هر چیز. حالت و روحیه‌ی یک سمپوزیوم پیچ‌وتاب‌خورده همین است، سمپوزیومی آزاد از نگرانی در قبال خودانگیختگی‌اش، از معاف‌شدن از خدمات شهری و لذت‌بردن از خارجی در دسترس همگان. «پیچ‌وتاب... توانایی خودانگیخته‌ای برای احیا و بسیج دوباره‌ی تمام فرم‌های نقشه، چشم‌انداز، و تاریخ به ضرب زور، تبنی، یا آلودگی به نیابت از خارج ممکن بنیادین دارد.»^{۲۷} این نوع گمانه‌زنی از دیگرسو معادل است با علاقه‌ای بی‌دغدغه^{۲۸} و پذیرا به معنای موقعیتی اجراشده که نگرانی یا دغدغه (پیرو نقشه) همواره گیر حفره‌ای می‌افتد تا علاقه‌ای تازه را تمرین کند. دغدغه مخروطی‌ست، یک فرافکنی قیف‌شکل قلمرو گذارنده‌ی تهی که با وارونگی‌اش یک گشودگی وسوسه‌برانگیز را می‌سازد. نگرانی‌ات را کله‌پا کن. پیچ‌وتاب دردسرزاست اما اساسا به شیوه‌ای که خود دردسر را عمیقا به دردسر می‌اندازد. در غیراین صورت، یک پیچ‌وتاب واقعی نیست. بیان رایج «واقعیت پیچ‌خورده» این دینامیک خودبه‌خودی را به نحوی پنهانی تصدیق می‌کند، که همان وسیله‌ی فرافکندن در مقام علم گشوده‌شدن است و نه یک تدبیر بیانگر – دومی شکلی از قصدمندی‌ست که معترفانی دارد: تمام کسانی که فاتحانه با چرخش‌های تقویمی مشغولیت ذهنی (به‌نحوی برتر یا پست‌تر) دارند، کسانی که بر باقی‌ماندن در مخاطب (توهم عمومی در قبال خود) اصرار می‌ورزند و از پذیرش لعن برای همه چیز با عدم‌نگرانی در قبالش امتناع می‌کنند. از طرف دیگر، پیچ‌خوردن واقعی، قلب^{۲۹}، یا پیچ‌خوردن مشترک یعنی اشغال یک وضعیت محوری همه‌جا حاضر که همه گرداگردش می‌چرخند. در مرکز انقلاب پیچ امر واقعی قرار دارد، محور اساسی و بی‌نهایت کوچک اعوجاج محض یا پیچ‌وتاب‌داشتن تمام‌عیار. همین

21 Negarestani, *Cyclonopedia*, 207.

22 anonymous materials

23 complicity

24 Reza Negarestani, "Contingency and Complicity," in *The Medium of Contingency*, ed. Robin Mackay (London: Urbanomic & Ridinghouse, 2011), 14.

25 interested in

26 concerned with

27 Reza Negarestani, "All of a Twist."

28 interest without concern

29 con-version; درمقام توان‌های امر کادب; از سنخ ج مثل جعل، تبدیل به نسخه‌ای دیگر،

را به‌طور منفی در لحظه‌ی سیاهی^{۳۰} آگوستین درمقام چهره می‌بینیم: «مرا به سمت خودم برگرداندی، از عقب مرا گرفتی... و آنجا مرا در برابر صورتم گذاشتی تا ببینم چقدر رذل بودم و پیچ‌وتاب برداشته.»^{۳۱} به‌نحوی هم‌بسته، پیچ‌وتاب‌خوردگی واقعیت درمقام شرط بیرونی در منطق بینش لاوگرفتی ترسیم شده است، آنجا که پیچ‌وتاب تصویر دقیقاً بر اعوجاج شکل غیرقابل‌تصور امر واقعی سایه می‌اندازد: «شیخ پیچ‌وتاب خورده و اغراق شده بود، شامل چیزهایی که منبع واقعی شامل‌شان نبود؛ و حالا که خود منبع را دیدیم آنرا از تصویر بعیدش هم کریه‌تر و رعب‌انگیزتر یافتیم.»^{۳۲} به‌علاوه، در این واقعیات سامی رویت‌ناپذیری خویشتن و بی‌کرانی کیهان به‌نحوی آینه‌ای یکی هستند، فرافکنی‌های یک انفصال بازتابی یا آینه‌ای یکسان‌اند. «واقعیتی را در قبال هستی و نیستی در اختیار دارد. در هر ذاتش در مقابل هر دو این چیزهای شناخته‌شده قرار می‌گیرد. سومین چیز شناخته‌شده است. همه‌ی ممکنات درونش هستند. نامتناهی‌ست، درست همان‌طور که دو چیز شناخته‌شده‌ی دیگر هم نامتناهی‌اند.»^{۳۳} می‌توان اندیشه‌ی رضا از زمین انقلابی را با همین نقل‌قول مقایسه کرد، آن‌هم از راه «تئوری یک امر مطلق بیرونی‌ساز که در قبال افق‌های درونی‌ساز و نظرگاه‌های محلی‌ساز درمقام فرم‌های خاص خودش از قطع یا برش که می‌توانند تعمیق یا از‌حیث‌مکان‌شناختی کالیبره شوند استطاعت لازم را دارد.»^{۳۴} انحنای پیچ‌وتاب‌خورده‌ی کیهان روی خودش به‌نحوی متجانس مقید به خودنابینایی فرافکنانه‌ی آگاهی‌ست: «فرایند انحلال *sanskaras* [برداشت‌ها، حس‌یافت‌ها] عبارت است از این پیچ‌وتاب‌های منظم؛ و این پیچ‌وتاب‌ها هستند که آگاهی را که با قطرات جان گرد آمده و به سمت حباب یا صورت و نه خود واقعی‌اش جهت گرفته و تثبیت شده حفظ می‌کنند.»^{۳۵} بیشینه‌سازی هماهنگ علاقه و کمینه‌سازی دغدغه به همین منوال خط‌سیری به سمت مرکزی بی‌مرکز را پی می‌گیرد که اعوجاج ذاتی فزاینده در راستایش با آزادی تشدیدکننده پیوند می‌خورد، راهی برای ورود درویشانه یا شفاف‌شدن در قبال پیچ‌وتابی محض فراسوی هر حرکت. گردبادنامه این فرایند را به‌صورت کوزه‌گری حیات خلاقیت اهریمنی یا خلاقیت جزامی^{۳۶} روایت می‌کند، گسترش «یک عدم‌حساسیت معمایی در عمل خلقت که خالق و مخلوق در آن از خلال عدم‌حساسیت‌شان به هم

30 nigredo

31 Augustine, *Confessions*, trans. F. J. Sheed, 2nd ed (Cambridge: Hackett, 2006), 8.7.

32 H. P. Lovecraft, *At the Mountains of Madness*

33 Ibn 'Arabī, *Futūḥatal-Makkīya* [Meccan Illuminations], Chapter 312, quoted from Ibn 'Arabī, *The Universal Tree and The Four Birds: Treatise on Unification*, trans. Angela Jaffray (Oxford: Anqa, 2006), 76.

34 Reza Negarestani, "On the Revolutionary Earth: A Dialectic in Territopic Materialism," (paper written for Dark Materialism, Natural History Museum, London, January 12, 2011).

35 Meher Baba, *God Speaks*, 2nd ed (New York: Dodd, Mead & Co, 1973), 236.

36 leper creativity

تلفیق و جدا می‌شوند.^{۳۷} خودم را مثل خاکی در چرخ کوزه‌گر به «یک آشفته‌گی که در آن هیچ خط مستقیمی را نمی‌توان بین خالق و مخلوق ردیابی یا ترسیم کرد» پرتاب می‌کنم – به «بی‌اصالتی اصیل»،^{۳۸} یا به عبارت دیگر، به فهم‌ناپذیری همزمان تمام‌عیار هر دو تمایز و عدم‌تمایز بین الوهیت و واقعیت: راست‌ترین تصویر از آنچه (من) هست.

علاقه‌مان به گردبادنامه، به منزله‌ی عامل مائده‌ای آفت‌زده، انگلی‌ست، پاسخی افسون‌شده همراه با لبخند دلچسب حشرات موزی، پاسخی به این کتاب به‌عنوان زمین نو، مکانی برای گشوده‌شدن‌ها: «فضای nemat^{۳۹} آلوده به هیستری دروازه است.»^{۴۰} چرا باید مایه‌ی آزار باشد اگر ما «hole complex»^{۴۱} نباشیم «که... معبرهایی بیش از آنچه در بدن زمین نیازند خلق می‌کند و بنابراین آنرا به‌صورت میزبان انگیزه‌های نهانی‌اش ارائه می‌دهد؟»^{۴۲} درست همان‌طور که «باید به جستجویی برای یک زمین نو پروبال بدهیم که به شکستی مکرر می‌انجامد اما به معنایی که تعالی دوباره‌ای به زمین اولیه نمی‌دهد»،^{۴۳} به همین میزان باید به جستجویی برای یک گردبادنامه‌ی تازه پروبال بدهیم که گردبادنامه‌ی اولیه را تعالی دوباره‌ای نمی‌دهد. فقط انگل‌ها می‌توانند با صداقت و اقتدار تمام‌وکمالی درباره‌ی امیال همدیگر سخن بگویند. در ماهیت انگل است که به‌نحوی برتر علاقمند و دغدغه‌مند باشد، با ذوقش به مصرف خاص خودش مصرف شود، با چاشنی پوسیدگی حیاتی‌اش (*odor sanctitatis*) اشباع شود. نفت هم بوی دلنشینی دارد، *oleum martyris*، نفت این نعمت خدا که نفت زمین شهید است، مثل مایعی سیاه که از بدن سن‌کاترین در نزدیکی مکانی متروک به نام «سایه‌ی خدا» (*Bezeleel*) بیرون می‌آید، آن‌هم فقط وافرتر.^{۴۴}

37 Negarestani, *Cyclonopedia*, 191.

38 original inauthenticity; عدم‌وئوق

39 کرمی، کرمی‌شکل، فضایی ایجادشده با حرکت کرم‌ها

40 Negarestani, *Cyclonopedia*, 66.

۴۱ (hole complex). از مفاهیم اساسی کتاب گردبادنامه که از حیث ترجمه فعلا معادل مناسبی برایش در دست نداریم. این مفهوم با Whole پیوند دارد و درمقام تبخیرشدن هر تمامیت فروبسته و منجمد (انحلال W و برجاماندن حفره) عمل می‌کند، و از حیث مفهومی اشاره به فرایندهای اززمین‌کنده‌شدن و اززمین‌کندن یک زمین، بستر، یا زمینه‌ی مفروض است که با سوراخ‌سوراخ‌شدن و ایجاد حفره‌ها ایجاد می‌شود. مفهوم complex را هم (برخلاف ترجمه رایج به عقده در متون کلاسیک روانکاوی) می‌توان به گره یا هم‌تافت درمقام شکلی از پیچیدگی (به هر دو معنایش) ترجمه کرد خصوصا که هم عقده باری منفی با خود دارد و هم اینکه گره به یک درهم‌تاب‌خوردگی مرکب اشاره دارد. باین‌حال، آنقدر که در انگلیسی بین whole و hole نسبت حرف‌به‌حرف و نتیجتا با توجه به کار نویسنده نسبت مفهومی وجود دارد، در فارسی دشوار بتوان دو کلمه‌ای یافت (یا حتی ساخت) که همین کیفیت بیانی در مفهوم‌پردازی را بین کل درمقام زمین و حفره درمقام اززمین‌کنده‌شدن حفظ کند. م.

42 Negarestani, *Cyclonopedia*, 66.

43 Ben Woodard, "Nihilismus Autodidactus," *Naught Thought*

<<http://naughtthought.wordpress.com/2009/07/23/nihilismus-autodidactus/>>.

۴۴ «و مطران راهبان بقایای این باکره را به زائران نشان می‌دهد؛ با ابزار سیمین [سکوی نفتی] استخوان‌های باکره را به محراب می‌برد. بعد کمی نفت بیرون می‌زند، مثل عرق؛ اما نه شبیه نفت است و نه مرهم، چون سیاه‌تر است. از این مایع قدری به زائران می‌دهند – چون تنها کمی بیرون می‌آید» ر.ک.

حرم زمین، انگل درون‌زایانه‌ی بدن خدا. انگل [پاراجا]^{۴۵} (آنچه کناری‌اش را به غذا بدل می‌کند) — در مقام پارادایمی که بهترین نمونه‌اش همواره از طریق تکینگی‌اش معین می‌شود، «دوشاخگی بین امر عام و امر خاص را خنثی می‌سازد» و آنرا «با یک مدل قیاسی دوقطبی» عوض می‌کند^{۴۶} — تمایز میزبان و انگل را درون اختلال دوقطبی وجود خاص خودش هضم می‌کند. بلا/آفت^{۴۷} نمی‌تواند به دنبال خوراک خودش باشد. فقط جایی زندگی می‌کند که دیگر هیچ زمانی برای امتناع از ارتداد مطلق وجود ندارد: «خیانت عظیم یا دروغ‌میتراپی یک دعوت فراگیر است، یک آری بزرگ به همه‌کس و همه‌چیز، پذیرش نهایی تمام چیزها: به همین دلیل، یک توان مسری منتشرشونده و تاییدکننده را تضمین می‌کند»^{۴۸}

حالا متن را با خلاصه‌کردن ایده‌ام در ثبت‌کننده‌ای دقیق‌تر تمام خواهم کرد. واقعیت‌الاهی‌ست. بیابید نامش را **تز خیانت کلی** بگذاریم. حقیقتش به هیچ وسیله‌ی دیگری نیاز ندارد، نه به هیچ دلیل یا وحی. همان قدر بدیهی‌ست که ورای اذعان و انکار. این تز از خلال اصل خاص خودش راست است، اصلی که باید اصل خودش باشد، با حقیقی‌بودن به همه چیز به خاطر حقیقتش خیانت کند. الاهی‌بودن واقعیت و واقعی‌بودن الاهیات یک تجلی خائنانه‌ی دووجهی از یک علیت تک‌آوای خودبه‌خودی^{۴۹} نام‌ناپذیر است. آنچه اصل خاص خودش است به‌طور الاهی واقعی و به‌طور واقعی الاهی‌ست. واقعیت‌الوهیت است که واقعی‌بودن خودش را سبب می‌شود. الوهیت واقعیت است که الاهی‌بودن خودش را سبب می‌شود. از یک سو، امر واقعی که اصل خودش شده حامل معنای آن چیزی‌ست که اصل خودش شده، آنچه همه‌جا به‌رغم همه‌چیز هست (ضرورت). آنچه ضرورت دارد ضرورت را در اختیار ندارد — خودش ضرورت‌ست. از سوی دیگر، الوهیت که اصل خودش شده حامل معنای چیزی مطلقا مستقل است، آنچه همه‌جا خودش است (آزادی). آنچه آزاد است آزادی را در اختیار ندارد — خودش آزادی‌ست. واقعیت در الاهی‌بودن (آزاد، غیرشرطی، مطلقا خودش) واقعی‌ست. الوهیت در واقعی‌بودن (ضرورت، مشروط‌سازی، مطلقا موجود) الاهی‌ست. الوهیت و واقعیت یک آزادی به‌طورمضاعف ضروری، یک ضرورت به‌طورمضاعف آزاد را تعریف می‌کنند. یک موجودیت گردابی که برایش آزادی ضرورت‌ست و ضرورت آزادی‌ست. روحیه‌ی گرداب، روحیه‌ی امر واقعی که به‌طورالاهی پیچ‌وتاب می‌دهد، علاقه‌ای بی‌دغدغه است: خود میانه‌ی (یا بینا‌هستی) حقیقت امر واقعی و بهره‌مندی از الوهیت بودن، و نه بودن در آن‌ها.

The Travels of Sir John Mandeville, trans. C. W. R. D. Moseley [New York: Penguin, 1983], 70).

45 para-site; مکان مجاور

46 Giorgio Agamben, *The Signature of All Things*, trans. Luca D'Isanto with Keven Attell (New York: Zone, 2009), 31.

47 pest; بلا، آفت، مرض، مزاحم، بچه آتشپاره، مرض همه‌گیر، مایه‌ی دردسر، طاعون

48 Negarestani, *Cyclonopedia*, 32.

49 spontaneous univocal causality

گردبادنامه، در معنای ممکن بنیادین-واقعی متن که علاقه‌ی بی‌دغدغه‌ی ما به آن است، خودش را در مقام درون ارتدادی این علیت تک‌آوای خودبه‌خودی و پیچ‌وتاب‌دهنده برقرار می‌کند. گردبادنامه ارتداد است، انگل صمیمی علیت تک‌آوای خودبه‌خودی. مضمون حلزونی‌شده‌ی مضاعف آن، Incognitum Hactenus یا ناشناس-تا-الان و عدم‌اصالت یا همدستی-با-مواد-ناشناس، شکلی دووجهی را در مقام نشانگر سمپتوم این علیت نام می‌گذارد، کراحت کلی^{۵۰} یا اور-چیز-که-نباید-باشد،^{۵۱} که حضورش همه‌جا در مقام ممکنات بنیادین حال و فردیت‌یابی^{۵۲}، ممکناتی ابدی و به‌طورآینه‌ای به‌هم‌تابیده، با ایما و اشاره فهمانده و فراموش شده است.^{۵۳} این همان عدم وجود همیشگی هرگونه دلیلی برای هر پرسشی است که می‌گوید چرا این/این‌طور است، چرا من من هستم، چرا الان/الان است — یک عدم همیشگی که حقیقی‌ترین تصویرش باید وحشت نامیده شود: «آن واپسین هراس تکان‌دهنده که بدون هرگونه اشاره‌ی بیرون از جهان نظم و ترتیب یافته آنجا که دست هیچ رویایی به آن نمی‌رسد نامفهوم به حرف می‌آید؛ آن واپسین زنگار عاشقانه‌ی آشفته‌ی زیرزمینی‌ترین جهان که در مرکز هر ابدیتی کفر می‌گوید و می‌خروشد.»^{۵۴} حاد ممکنات بنیادین حال و فردیت‌یابی مسائلی نیستند که به‌طور فلسفی حل شوند یا واقعیاتی نیستند که به فهم درآیند. آن‌ها ارتداد الهی خود امر واقعی یا گسستگی همیشگی‌اش به شیوه‌ای خودبه‌خودی‌اند. آن‌ها جوهر مستور هر چیزی هستند که همچنان اقتناع‌مان نمی‌کند که خدا نیست. در گردبادنامه، این خلاقیت راستین یا این هوس^{۵۵} وحشت شکل واضح خودلواط‌گری بکرزایانه‌ی زروان را به خود می‌گیرد، یعنی نسیاستمنا^{۵۶}ی دنیایی تک‌وتنها (ص ۱۶۹: شصت‌ونه کردن یک). گردبادنامه، با امتناع از نگاهی خیره به بهت و گیجی در برابر این انحراف همه‌جا حاضر، آنرا به صورت یک ابزار استراتژیک ژرف تسلیح می‌کند و از آن بهره می‌برد، آنرا بر یک خط گشودگی قرار می‌دهد که بیش از آنکه حیرت هرگز بتواند قدرت ضربتی نامحدودش را با لای‌گذاری دیوها به اثبات می‌رساند^{۵۷}، اینکه ضربه‌ای همواره بی‌پایان است که هیچ چیز از آن بازیابی نخواهد شد. سرخوشی‌اش، سرخوشی این تورم ضربه در برابر ضربه که شما را خواهد کشت، این است که کتاب به دور از تکرار وحشت^{۵۸} به روی

50 universal abomination

51 Ur-Thing-That-Should-Not-Be; به معنی اولیه/اصیل است

52 individuation; (غیرشخصی و غیرهویت‌ی)

۵۳ ناشناس-تا-الان و عدم‌اصالت به ترتیب با آزادی و ضرورت تناظر دارند، اما به شیوه‌ای پیچ‌وتاب‌خورده.

54 Lovecraft, *The Dreams in the Witch House*, 156.

55 whim; ویا، وهم، خیال

۵۶ obliviOnanism ترکیبی ست ساختگی از oblivion/نسیان و onanism/استمنا. در ترجمه‌اش کلمات را به هم نفوذ دادیم. م.

57 demon-strates; استفاده از فعل اثبات به این شکل اشاره‌ای ست به کارکرد دیوها در لایه‌های کتاب و زمین

وحشتی بزرگ‌تر گشوده می‌شود، به اینکه «هیچ حدومرزی برای اثرگذاری فزاینده‌ی انسان وجود ندارد.»^{۵۸}

Source: Nicola Masciandaro, “Gourmandized in the Abattoir of Openness,” in *Leper Creativity: Cyclonopedia Symposium*, Edited by Ed Keller, Nicola Masciandaro, & Eugene Thacker (Punctum Books, 2012), pp.173-180

58 Meher Baba, *Discourses*, II.92.